طرز ادب

گفت‌وگو با دکتر خسرو باقری
عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

تربیت، از آغاز مفهومی اساسی در تمدن اسلامی بود که تحت هر عنوانی در عرفان و کلام و فلسفه مطمح نظر قرار می گرفت. در دوران جدید ظهور باورهای تازه در مورد «انسان» اغلب، احکام تربیتی را تغییر داده و اساساً روش برخورد با این مفهوم را متغیر نموده است. تسلط نوعی اومانیسم در هر رشته‌ای شاید بیش از هر جا به تربیت مربوط شود چه آن که اساساً اومانیسم به نوع خاصی از شیوه تربیتی مربوط می شد که بعدها از محدوده ایتالیا خارج شده جهان را فرا گرفت. از این رو بنیانگذاری نوعی از تربیت که اصل اساسی خود فرا انسانی می داند چرخش مهمی در تربیت به شمار می آید. این چرخش وقتی جدی تر می شود که همچنین چرخش نسبت به تربیت در تمدن اسلامی نیز باشد این رویکرد انتقادی که هم به گذشته خود و هم به وضع جهانی نظر دارد با محوریت دادن به مفهوم «رب» و غایت دانستن «ربوبیت» محقق شده است. در این معنا نیل «انسان عامل» به «ربوبیت» به عنوان بهترین صورتبندی مفهومی از سوی خسرو باقری پیش گذاشته شد. این نظریه چندی است که توسط هیأت حمایت از کرسی های نظریه پردازی مورد بررسی قرار گرفته است. در این راستا به سراغ ایشان رفتیم تا بیشتر با چند و چون نظریه منظور آشنا شویم.

[علیرضا سمیعی]

هر خبرنگار حوزه اندیشه که مقالات، سخنرانی ها و کتاب های شما را دنبال کرده باشد، برای اولین سؤال خواهد پرسید که از نقطه نظر شما علم دینی چیست؟

تعابیر مختلفی از اصطلاح منظور وجود دارد که من با همه آنها موافق نیستم. از آن جمله این تعریف دایرة المعارفی که می گوید پاسخ به مسائلی در علوم، در متون دینی وجود دارد. پس تنها کاری که می بایست انجام دهیم همین است که به سراغ آنها رفته آن را تدوین کنیم. فکر نمی کنم این راه ثمربخش باشد. از طرف دیگر گروهی علم دینی را نفی می کنند. علم را حاصل تأملات انسان می دانند و در نتیجه قید دینی را نمی پذیرند. این گرایش نیز طبیعتاً برای من قابل قبول نیست. چه در زمینه علوم طبیعی و چه انسانی، امروزه می دانیم که دانشمند نمی تواند ادعا کند که فهم خالصی از جهان دارد. تتبعات اخیر فلسفه علم نشان می دهند که عالم در حیطه اجتماعی، فکری و با جهان بینی خودش قرار دارد. حتی وقتی که درب آزمایشگاه را می بندد تا با ابژه مورد تحقیق خود تنها باشد. قرارگاه های تاریخی و جغرافیایی نیز در «مشاهده» اثر می گذارند. پس باید دید چه عناصری، چگونه و تا چه اندازه ای بر تحقیقات علمی تأثیر می گذارند. مثلاً همچنان که «برت» در مورد رابطه جهان بینی و فیزیک نیوتن بحث می کند. البته مباحث من به علوم انسانی مربوط می شود. در علوم انسانی متغیرهای فرهنگی به صورت غلیظ تری وجود دارند. چنانچه بخواهیم در مورد علوم تربیتی سخن بگوییم که دیگر آشکارا با اقتضائات فرهنگی مواجه هستیم. لذا تربیت در ایران با تربیت در فرانسه، آلمان، بلژیک و... منطبق نیست. چه انسان علاوه بر نکات مشترکی که با دیگر انسان ها دارد ریشه های فرهنگی متفاوت عمیقی نیز دارد. ردپای ارزش ها و مفروضات نیز در همان ریشه های فرهنگی یافت می شود. از این رو من نفوذ طبیعی بومی گرایی را در پیش فرض ها می پذیرم و نه در خود یافته ها. زیرا نباید خصلت تجربی علم را پایمال کرد چرا که در آن صورت علم به ایدئولوژی تبدیل می شود. علم تلاشی برای شناخت واقعیت و یا حداقل برقراری ارتباطی با واقعیت است. هرچند این ارتباط محض و عریان نیست. پس هم روبه رویی با واقعیات تجربه پذیر وجود دارد و هم پیشداوری. ضرب واقعیت ها و پیشداوری، علم دینی را بر می سازد. حال اگر پیش فرض ها دینی باشند، تا اندازه ای در روند شکل گیری علم نقش خواهند داشت و به لحاظ همان نقشی که ایفا می کنند و ما آن علم را با صفت دینی یاد می کنیم.

به نظر می رسد این وجه تسمیه صحیح باشد. به همان اندازه عبارت علم مارکسیستی نیز (به لحاظ وجه تسمیه) درست است زیرا او جهان را با مفروضات مارکسیستی تفسیر و تبیین می کند.

اما به نظر می رسد نوع بشر درعین این که به علم نزدیک می شود از دین فاصله می گیرد زیرا مدعای آن را فراموش کرده است. ادعای اسلام و اساساً ادیان این بود که راه رستگاری را به آدمی نشان دهند؟

رستگاری مقوله مخصوصی است که کاری به علم ندارد. همه می توانند رستگار شوند، فقیر، غنی، دانشمند، بی سواد. هیچ کس برای رستگاری محتاج فیزیک و شیمی نیست.

آیا رسول الله(ص) معتقد نبودند که حقیقت را عرضه می کنند؟

جهان یک واقعیت قول آساست. از هرگوشه بنگری حقیقتی می یابی، حقیقت مورد نظر پیامبر(ص) خداوند وارتباط با او بود. اما آیا در جسد فیزیکی جهان حقیقتی وجود ندارد؟ حتماً وجود دارد. اما پیغمبر(ص) نمی خواهد آن گونه حقایق را بازگو کند. علم در مسیر پرده برداشتن از واقعیات فیزیکی جهان است.

مؤمن وقتی به جنبه فیزیکی جهان می نگرد به خاطر اعتقاد به خداوند آن «جسد» را با غایتی خاص می بیند که می بایست خود را با قوانین آن غایت منطبق کند. این انطباق همان دینداری است که پروردگار در تورات، انجیل و قرآن بیان فرمود؟

ابوذر، چیزی از فیزیک و شیمی نمی دانست اما رستگار شد. دین دایرة المعارف نیست و پیامبران آکادمی نساختند. به همین خاطر در هر مقطعی از تاریخ انسان می تواند رستگار شود. چه زمانی که دانش در حد صفر بود، چه امروز و چه فردا. چرا که راه رستگاری مستقل از علوم است.

آیا می توان دانشی را سراغ گرفت که ما ملزم باشیم شکل دینی و اسلامی آن را بسازیم؟

علم در معنای تحت اللفظی خود بسیار مبهم است. معرفت نسبت به خدا یا مسائلی از قبیل فرشته حتماً باید در کتب دینی باشند. اما نباید انتظار داشت که کتب دینی دانش جامعه شناسی را نیز به صورت واضح در اختیار بگذارند.

اما علوم تربیتی از این حیث با جامعه شناسی متفاوت است. مسلمان نمی تواند علوم تربیتی بر بنیان مسیحی یا سکولار داشته باشد؟

همانگونه که گفتم بعضی از علوم با اسلام تداخل دارند یعنی گزینی نیست و می بایست در آن به اسلام ملتزم باشیم. اهداف و غایات الهی می بایست در علم تربیتی ما حاضر باشند ولی صدها سئوال در این رشته وجود دارد که معطوف به مسائل موردی هستند. پاسخی در متون مقدس نیز وجود ندارد. بنابراین باید علم را به مثابه چیزی بسازیم که درتمام با واقعیات هستی انسانی باشد. به این منظور نیز نیازمند مطالعات فراوانی هستیم. به همین جهت از تأسیسی بودن علم دینی حرف زده ام. علم دینی چیزی نیست که در متون حاضر باشد و ما فقط آن را کشف کنیم بلکه آن را با پیش فرض های دینی و مطالعات جامع و موردی تأسیس می کنیم.

روزی روزگاری شما به این نتیجه رسیدید که باید علم تربیت اسلامی را تأسیس کنید. در آن زمان کتاب های تربیتی زیادی وجود داشت. چه انتقاداتی به آنها داشتید که مجبور شدید خود شخصاً وارد عمل شوید؟

> **گروهی علم دینی را نفی می‌کنند، علم را حاصل تأملات انسان می‌دانند و در نتیجه قید دینی را نمی‌پذیرند. این گرایش نیز طبیعتاً برای من قابل قبول نیست، چه در زمینه علوم طبیعی و چه انسانی، امروزه می‌دانیم که دانشمند نمی‌تواند ادعا کند که فهم خالصی از جهان دارد**

علوم تربیتی از بنیادهای روانشناسانه و جامعه شناسانه برخوردار هستند از طرفی روانشناسی و جامعه شناسی موجود تصویری از انسان به دست می دهد که مورد اعتقاد ما است و چون تصویر انتقاد بر انگیز آنها در بدنه علوم تربیتی تأثیر گذاشته است، این نظریه ها قابل انتقاد هستند. به عنوان مثال در دیدگاه «تربیت گرا» که از جانب «اسکینر»، «واتسون» و ... مطرح می شود، تربیت انسان در چارچوب شرطی شدن بیان می گردد. از این جهت تفاوتی میان آدمی و حیوان به لحاظ کیفی وجود ندارد. فقط از جنبه کمی چون قدرت تداعی آدمی بالا است می تواند از مثلاً یک سگ پیشی بگیرد. اما کیفیت تربیتی آن دو یکی است. یعنی می توان با محرک های معینی از بیرون فرد یا موجود را نسبت به آن ملزم و شرطی کرده و سپس رفتار مناسب را از وی اخذ کرد.

به یاد فیلم پرتقال کوکی اثر استنلی کوبریک افتادم. گویی آن فیلم یک نوع اعتراض به چنین دیدگاهی نسبت به انسان است. اما گمان می کنم پرونده این نظریه ها بسته شده و دیدگاه های معاصر اینگونه نباشند. دیگر کسی انسان را با سگ جناب پاولف یکی نمی داند؟

بله، مثالی که زدم به اوایل قرن بیستم مربوط می شود. ولی در مقابل رفتار گرایی، در اواخر قرن بیستم نظریه های زیست شناختی به «شناخت گرایی» ختم می شود. اما باز این سؤال مطرح است که چگونه می توان انسان را به عنوان موجودی که «شناخت» در او اساسی است قبول کرد. قبلاً گفته می شد هرچه از انسان سر می زند به خاطر محرک های عمومی است ولی حال می گویند شناخت و تصور او از جهان مسبب رفتارهای او می شود.

این همان تصوری است که «هاسکلی» در رمان «دنیای قشنگ نو» به تصویر کشیده و نقد می کند.

علوم تربیتی، یک تنگنای «شناختی» را نشان می کند. ضمن این که مسئله «اطلاعات» با تکنولوژی روز گره می خورد و چالش با آن دشوار می گردد. به هر تقدیر این دیدگاه مورد انتقاد ما است.

در فرهنگ ما تربیت از دیرباز مورد توجه بود به گونه‌ای که سقراط در یکی از رساله های افلاطون به نام آلکبیادس اول (ماهیت آدمی) زبان به تمجید از شیوه تربیت در ایران باستان می گشاید و حتی تربیت یونانی را به سخره می گیرد. پس از اسلام نیز تا دوره معاصر تلاش های زیادی در این باره شد. چه انتقادی به مسلمانان دارید؟

از سوی دیگر ما در جامعه ای زندگی می کنیم که چندین قرن جامعه ای اسلامی بود و نسل اندر نسل انسان تربیت نموده است. از این رو باید موضع خود را در برابر تربیت اسلامی در گذشته و تربیت اسلامی در دیگر ممالک اسلامی روشن کنیم. ما از نقطه آغاز شروع نمی کنیم بلکه با دیدگاه های مسلمانان رو به رو هستیم. از آنجایی که نمی توان یکبار برای همیشه از اسلام برداشت کرد مجبور خواهیم بود متناسب با زمان، مکان و شرایط و همچنین سؤالاتمان به سوی قرائت متون اسلامی برویم. در اینجاست که با فضاهای خالی و خلل هایی در تفسیرهای مسلمان های دوران های پیشین مواجه می شویم. پس به آنها نیز انتقاداتی داریم برخی از آن قبیل عبارتند از این که هیچ گاه به صورت مستقل به تربیت اسلامی پرداخته نشده است و همواره تربیت ضمن چیزهایی نظیر اخلاق، معارف و... قرار داشت دلیل آن هم روشن است. حدود صد سال پیش در هیچ جای دنیا رشته مستقلی به نام تربیت در دانشگاه ها وجود نداشت. به همین قیاس در تمدن اسلامی به صورت خرد شده و ذیل مباحث فلسفی، کلامی و عرفانی مطرح بود. دو دیگر این که بعضاً تصویری از تربیت ارائه داده می شد که انفعالی بود. فکر می کردند تربیت چیزی نیست جز این که نسل بزرگسال باید چیزهایی به نسل بعد عرضه کند و سپس آنها نیز فرابگیرند. به همین دلیل در آداب المتعلمین شاگرد مؤدب می نشیند، روی حرف استاد چیزی نمی گوید و... که روی هم رفته تربیت انفعالی را مطرح می کند. این شاید یا فضای آن زمان متناسب بود ولی امروز شاگردان به گونه دیگری تربیت می شوند. اساتید قدیمی ها می توانستند آیات و احادیثی برای دفاع از روش تربیتی خودآفامه کنند. ما نیز در برابر آیات و احادیث دیگری را مطرح می کنیم و براساس آن دیدگاه انفعالی را نقد می نماییم زیرا حساسیت هایی که ما در جهان امروز پیدا کرده ایم آیات و احادیثی را پر رنگ کرده که پیش از این به چشم نمی آمد و دیده نمی شد. اسلام مانند یک کتابخانه است که به آن مراجعه می کنیم و با توجه به نیازمندی های خود کتابی را برای مطالعه برمی داریم. چنانچه ما کتاب جامع تری انتخاب کنیم می توانیم به گذشتگان انتقاد داشته باشیم. این مکانیسمی است که با آن پیشینیان خود را نقد می کنیم، بدون این که تناقضی با اسلام ایجاد شود. چون موقف ما در عین این که اسلامی است با موقف گذشتگان فرق می کند. در این رابطه می توان گفت چنانچه شما از قرآن مفهوم «انسان عامل» را اخذ کنید، آنگاه ابوابی به تربیت اسلامی اضافه می شود که جدید هستند.

> **ابوذر، چیزی از فیزیک و شیمی نمی‌دانست اما رستگار شد. دین دایرة‌المعارف نیست و پیامبران آکادمی نساختند. به همین خاطر در هر مقطعی از تاریخ انسان می‌تواند رستگار شود، چه زمانی که دانش در حد صفر بود، چه امروز و چه فردا. چرا که راه رستگاری مستقل از علوم است**

وقتی در یک سو اسلام و از سوی دیگر قرائت های مختلف از اسلام را می گذاریم دشواری های مختلفی پیش می آید. گفته می شود موضع ما اسلامی است در عین حال منتقد نظریه های اسلامی پیشین هستیم. از این رو برای روشن شدن موضوع باید بعضی چیزها را مشخص کرد. یکی این که منظور ما از اسلام چیست؟ آیا قرآن و روایات نبوی اسلام است یا نه تمام تاریخ اسلام با فلاسفه ربوبیت استفاده کردم، العاطس از ادب و شاید دیگران بتوانند مفهوم دیگری را بیابند

> **این که تربیت اسلامی در چه منظومه مفهومی بهتر طرح می‌شود موضوع مهمی است که باید به بحث گذاشت. من از ربوبیت استفاده کردم، العاطس از ادب و شاید دیگران بتوانند مفهوم دیگری را بیابند**

بگویند متدولوژی فرافکن چه دخلی به اسلام دارد؟ زمانی به هر کس که منطق می خواند، ذندیق می گفتند. ولی باید توجه داشت نه استفاده از منطق مسلمان را گرفتار ذندقه می نماید و نه سود جستن از یک متدولوژی غربی به خروج از اسلام منتهی می شود.

در گذشته گمان می کردند راه منطق تنها راه صواب اندیشه است. دکارت در «گفتار در روش» از آن به عنوان روشی که مجهول را معلوم نمی کند انتقاد کرد. «فرگه» آن را تغییر داد و در نیمه دوم قرن بیستم به روش های متعددی منقسم شد. دوستی می گفت امروز دیگر از منطق برای رسیدن به پاسخ درست استفاده نمی کنیم. بلکه برعکس، متناسب با پاسخی که به نظر ما درست می آید یک الگوی منطقی را انتخاب می نماییم. پس منطق امروز بیشتر روشی برای بیان دقیق منویات اندیشمند است. بدین ترتیب چگونه می توان به منطق نوعی استقلال داد؟

من نیز با استقلال محض دستگاه منطقی یا روش شناسی موافق نیستم. نباید آنها را خنثی دید و قطعاً در ارتباط با دیدگاه های ما هستند. وقتی رشته ای به نام فلسفه منطق وجود دارد یعنی استقلال آن نسبی است. اما نمی توان آن را یکسره کنار گذاشت و منکر استقلال نسبی آن شد. چون هنوز چه در اندیشه ورزی و چه در نقد به کار می آید. هنوز می توان با اصل تناقض که مربوط به دوران ارسطو بود دیگری را نقد کرد.

روش شما در برخورد با کلمات هنگام تفسیر آنها برای من جالب بود. به این ترتیب که وقتی با کلمه‌ای روبه رو می شوید که چند بار در قرآن با معانی متفاوتی به کار می رفت به جای پذیرفتن یکی از معانی و تأویل دیگر کلمات، تلاش می کردید همه کاربردهای کلمه را در نظر آورد و همه را با هم تأویل کنید. چگونه به این شیوه دست یافتید؟

من این فرصت را داشتم که تفسیرهای متفاوت را ببینم. ضمن این که آشنایی من با فلسفه تحلیلی کمک کرد تا هنگام تفسیر کلمات تا جایی که ممکن بود تحلیل همه جانبه تری ارائه کنم.

یک شیوه بسیار متداول در تحلیل آیات، تفسیر و مقابله آنها با روایات و احادیث است. فکر نمی کنید کمتر از احادیث سود برده اید؟

یکی از انتقادهایی که به من می شود همین امساک از شاهد آوردن حدیث است. ولی در اسلام بیشتر بر قرآن تکیه می شود؛ چرا که هر فرقه اسلامی از شیعه و سنی بر کتاب ابتنا دارد و همه حول آن گرد آمده ایم. ممکن است آیات اجمال داشته باشند طوری که ما برای توضیح آن نیازمند حدیث باشیم. اما قرآن ادعا می کند که نور و مبین است. شکی نیست که احادیث جنبه روشنگری دارند و البته می توان در ادامه مطالعه در این کتاب تقریری با تکیه بر روایات داشت. اما من بر روی قرآن متمرکز بودم.

در مورد استفاده از قرآن نیز سؤالاتی برای من پیش آمد، از جمله در مبحث تمثیل تربیت در صفحات ۶۵ تا ۷۲ فکر می کردم هنگام طرح این بحث می توانستید مسائل تاریخی مطرح در قرآن را بگنجانید. زیرا در قلب این داستان های تاریخی پیامبرانی وجود دارند که تا سرحد امکان «ربوبی» هستند. از آنجایی که ربوبی شدن محوری ترین و غایت نظریه شماست طرح آنها مفید به نظر می رسید؟

نظر شما را قبول دارم. ولی این کتاب بیشتر یک کوشش تئوریک بود. سعی کردم ببینم با کدام مفاهیم اسلامی می توان چارچوبی ساخت که در درون آن علمی به نام تربیت اسلامی قرار بگیرد. حال که این چارچوب مفهومی حاضر است می توان آن را به زندگی پیامبر اکرم بسط داد. در این ارتباط مقاله ای با نام «سنت نبوی تربیت نبوی» نوشته ام. این امکان وجود دارد که مکمل های دیگری نظیر مبحث احادیث یا شرح زندگی اولیا به آن اضافه کرد.

این مفهوم «ربوبی» برای من تبدیل به وسوسه عجیبی شده است. مایلم آن را به صورتی رادیکال به کار ببینم. به گونه‌ای که هدف از زیستن را به آن محدود کنم، به این ترتیب هر کار دیگری حتی اگر کاملاً جدی باشد اضافه به نظر می رسد.

نکته مهم این است که نباید لزوماً این مفهوم را به اسلام محدود کنیم. علی رغم این که درباره تربیت اسلامی حرف می زنیم، اما ربوبی شدن را به معنای وسیع کلمه فهم می کنیم، همان گونه که اسلام را. حضرت ابراهیم خود را نخستین مسلمان می دانست. در اینجا اسلام به تسلیم تعبیر می شود. یعنی حقیقتی وجود دارد که من باید خود را با آن تنظیم کنم. به این صورت درست و غلط اهمیت می یابد و دغدغه حقیقت جویی تبدیل به اصلی اساسی می شود.

بعضی کتاب ها به جز ارائه اطلاعات کار دیگری نیز می کنند. به عنوان مثال هنگام مطالعه کتابی فلسفی علاوه بر اطلاع یافتن از نظریه های فلسفی، خود نیز عمیق تر شده و در فکر کردن مهارت می یابیم. این نوع اثرگذاری در بعضی از کتاب ها کمتر دیده می شود. کتابی درباره مهندسی یا فیزیک جدید اینگونه است. شاید بتوان گفت هنگام مطالعه کتابی تربیتی انسان اخلاق مندتر می شود. آیا می توان این خصیصه را یکی از شرایط کتاب تربیتی دانست؟

طبیعتاً همین گونه است. کتاب تربیتی باید نخستین تأثیر خود را بر خواننده بگذارد. از هر کتابی انتظار می رود مخاطب خود را درباره موضوع خود بهتر کند. کتاب اخلاقی از این قاعده مستثنی نیست. بلکه شاید در این مورد وظیفه سنگین تری داشته باشد.

مهم ترین نقدی که نسبت به کتاب خود شنیدید چه بود؟

انتقاد قابل تأملی که شنیدم مربوط به مفهوم اساسی بود که برگزیده بودم. «ربوبی» شدن از منظر من غایت تربیت است. اخیراً با مفهوم دیگری مواجه شدم که جناب «العاطس» بیان کرده بودند. ایشان از مفهوم «ادب» استفاده کرده بودند. البته من در مقاله ای از مفهوم موردنظر خود دفاع کردم. ولی این که تربیت اسلامی در چه منظومه مفهومی بهتر طرح می شود موضوع مهمی است که باید به بحث گذاشت. من از ربوبیت استفاده کردم، العاطس از ادب و شاید دیگران بتوانند مفهوم دیگری را بیابند. چه بسا حتی بهتر باشد.

خود چه انتقادی از نظریه خودتان دارید؟

من هنوز در حال کار بر روی این نظریه هستم. تا زمانی که آن را بسط می دهم یعنی هنوز درون پروژه خودم قرار دارم اما یقیناً می تواند بن بست هایی داشته باشد که به زمان بیشتری احتیاج داریم تا آنها خود را نشان دهند.